

هو العليم

بررسی حدیث سعه (۱)

و حقیقت عالم برزخ و عالم قیامت

سلسله دروس خارج اصول فقه - برائت - جلسه

دویست و دوازدهم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱

توضیحاتی در مورد حقیقت عالم برزخ

...خود همین قبر صورت برزخی دارد که این صورت برزخی اش در عالم برزخ هست؛ عالم برزخ هم یک عالمی نیست که بالای این عوالم باشد بلکه همراه با ماست؛ یعنی همراه با همین قبر یک حقیقت نهفته دیگری هم وجود دارد که به آن عالم برزخ می گویند، درست شد؟! پس این قبری که الآن در اینجا خاک و ماده است در همین جا یک حقیقتی از برزخ که عبارت از صورت برزخی است وجود دارد؛ نه اینکه الآن ما داخلش را نگاه کنیم داخلش چیزی غیر از همین سنگ و خاک و گلی که الآن ریخته شده است نیست و ما چیزی در اینجا نمی بینیم، اگر تعلق پیدا بکنیم یعنی به آن صورت برزخی، آن تعلق به صورت برزخی موجب می شود که ما برزخ قبر را ببینیم و چون برزخ قبر همین است که الآن در اینجا هست، پس ما همان برزخ را در اینجا می بینیم، نه در جای دیگر.

مثلاً الآن برزخ این اطاق کجاست؟ متعلق به همین جا است نه اینکه برزخ این اطاق، اطاق روبرو است، اطاق روبرو خودش برزخ دیگری دارد. اطاقها هرکدام برای خودشان یک برزخی دارند؛ این اطاق یک صورت مادی دارد که گچ و خاک است و یک صورت برزخی دارد که آن صورت برزخی مربوط به برزخی است که در اینجا هست یعنی برزخی که تعلق به این ماده دارد. برای دیدن این گچ و خاک این چشم را می خواهیم، برای دیدن آن صورت برزخی، آن چشم را می خواهیم.

مشاهده صور برزخی با انتقال روح در

خواب یا در مکاشفه

حالا آن چشم یا به واسطه انتقال روح در خواب یا به واسطه مکاشفه برای انسان آشکار و ظاهر می شود؛ آلیتش روشن می شود. وقتی که آن را دیدیم، این صورت برزخی را ما در اینجا می بینیم که بدن، بدن مثالی هست پس بدن مثالی در همین قبر مورد بازخواست ملائکه قرار می گیرد و کاری اصلاً به این بدن ندارد این بدن اصلاً مرده است و هیچ آثاری هم از آن متمشی نیست.

بیان حقیقت شب اول قبر

فلهذا شب اول قبر شبی نیست که شخص را در قبر می گذارند؛ بلکه شبی است که مرده از دنیا می رود ولو مرده را به دار بزنند، شب اول قبرش است شب اول قبر فقط از باب اغلب و اعم است که معمولاً موتی را بیش از یک روز نگه نمی دارند و دفن می کنند.

تلمیذ: فشار قبر هم همان است؟

استاد: فشار قبر هم همان است؛ فشار قبر اصلاً مربوط به این [بدن] نیست.

تلمیذ: در روایت هست که پیغمبر در مورد سعد

بن معاذ فرمودند که قبر آن قدر فشار آورد که صدای

استخوان هایش ... ۱۰

استاد: منظور از استخوان، استخوان ظاهر نیست بلکه همان صورت برزخی او است والا اگر در این قبر شما دستگاه بگذارید، تنگ نمی شود، بالأخره خاک باید تنگ شود تا بگیرد! اما شما یک میل هم نمی بینید که خاک این طرف آمده است. آن وقت به واسطه همین تعلق روح به بدن در همین جا، آن صورت برزخی مورد سؤال و جواب واقع می شود، آن وقت انسان تصور می کند که در اینجا هست، درحالی که در اینجا برزخی هست، نه در اینجا مادی.

تلمیذ: ملکوتش هم همین طور است قیامتش و

اینها هم همین طور است؟!

استاد: نه به اینجا کار ندارد. آن چیز دیگر است.

تلمیذ: همان برزخ را که الآن فرمودید اطاق برزخ

دارد ملکوت سفلی و علیاء آن همین الآن هست؟!

استاد: بله آن هم همین طور است.

حقایقی از عالم قیامت

تلمیذ: یعنی قیامتش هم همین الآن هست؟

استاد: بله همه اش هست.

تلمیذ: قضیه در صور دمیدن و اینها هم نسبت به

هر شخصی است؟!!

استاد: نسبت به هر شخصی و هر کسی و تبدل حال است.

تلمیذ: یعنی قیامت بعداً به پا نمی شود؟!!

استاد: تحوّل انسان است، انسان به قیامت متحوّل می شود نه اینکه قیامت درست بشود؛ یک وقتی شما را اینجا نگه می دارند بعد دوروبرتان مدرسه می سازند یک وقتی مدرسه را ساخته اند شما را وارد مدرسه می کنند. کسی را نگه نمی دارند مثلاً وسط این حوض بعد دوروبرش شروع به اطاق ساختن کنند و سه طبقه بسازند؛ بلکه اینها را می سازند بعد می گویند: آقا بفرمایید افتتاح کنید.

تلمیذ: پس در روایات داریم که اولین و آخرین انسان ها محشور می شوند پیغمبر می آید فلان کار را می کند اینها همه حکایت است یعنی در واقع این طور اتفاق نخواهد افتاد مگر برای کسی که منکشف بشود و به این مسئله برسد.

استاد: معنای محشور شدن همین است یعنی روشن و ظاهر شدن قضایا نه اینکه عالم قیامت ...

ببینید عالم قیامت که می گوئیم درست می شود معنایش این است که ما یک بهشتی داریم که خدا بعداً درست می کند الآن هیچ خبری نیست، مصالح را فعلاً کنار گذاشته است ارزان بشود بعد شروع به ساختن کند؟! یا مثلاً جهنم هنوز تکمیل نشده است و هنوز ﴿هَلْ مِنْ مَّزِيدٍ﴾^۲ دارد حالا دیگر اینها را جمع می کنیم، بعد درست می کنیم؟! این طور نیست! الآن بهشت درست شده است الآن قیامت درست شده است؛ «درست شده است» به معنای تحقق معیّت است وجودی معی آن حقیقت با انسان است، این به این معنا است. بنابراین انسان الآن با خودش قیامت هست و با خودش بهشت و جهنم و عالم برزخ هست. همه اینها الآن هستند.

معنای حشرونشر در قیامت

رفتن در آنجا و حشرونشر و اینها به معنای پرده برداشتن است والا الآن هستند اما ما نمی بینیم، یک پرده را برمی دارند ما به یک مرتبه اش می رسیم، نه اینکه مرتبه نیست بلکه ما به آن مرتبه می رسیم. پرده دوم را برمی دارند از برزخ به قیامت، به آنجایی که الآن وجود دارد می رسیم. مراحل عقل و حساب و کتاب هم از همین قبیل هستند.

تلمیذ: پس در حقیقت کسانی که در عالم برزخ

می روند و رشد می کنند خود به خود قیامتشان را هم

در همان عالم برزخ که هستند می رسند؟

استاد: بله.

تلمیذ: پرده برداشته می شود؟

استاد: بله.

تلمیذ: بعضی ها از من سؤال کردند که دیده شده

است که افرادی که در واقع مرده اند شخصی که در

این دنیا است خواب می بیند که دوباره مرده است یا

خواب می بیند سه بار مرده است اصلاً می داند مرده

است ولی خواب می بیند باز هم مرده است. این

چیست؟!

استاد: این تکرار صورت قبل است، حالت قبل را الآن در اینجا مجدد

می بیند.

تلمیذ: به این معنا نیست که خود شخص عروج

می کند؟! مثلاً شخص میّت کمال پیدا کرده است؟!

استاد: نه خیر، صورت قبل برایش حادث می شود.

تعلقات در عالم برزخ و عالم قیامت

تلمیذ: با این بیانی که فرمودید، کسی که در برزخ هست هنوز در عالم کثرت

غوطه ور است با اینکه مرده است یعنی در کثرت داخل هست.

استاد: بله، برزخ انسان را از کثرت بیرون نمی آورد.

تلمیذ: یعنی آن تعلقات هنوز هست؟

استاد: بله هنوز هست. کم می شود ولی هست.

تلمیذ: باید تقویت بشود بعد به قیامتش برسد؟

استاد: بله.

تلمیذ: بعد تمام روابط و تعلقات در قیامت کلاً

قطع می شود و صحنه قیامت می شود؟

استاد: در قیامت دیگر به طور کلی مسئله تعلق نیست بلکه فقط خود انسان می ماند؛ تنها و خودش ﴿وَكُلٌّ تَرَیْ اِذْ وَفُقُوا عَلٰی النَّارِ فَقَالُوا اٰیَلٰی نَّتَنَا نُرْدُ وَلَا نُكَذِّبُ بِاٰیٰتِ رَبِّنَا وَنَكُوْنُ مِنْ اٰلِ مُؤْمِنِيْنَ﴾ ۳ و ﴿یَوْمَ یَقْرُءُ اٰلٌ مَّرَّةً مِنْ اَخِیْهِ﴾ ۴ یعنی دیگر فقط خودش تنها می ماند و به فکر خودش است و همه گونه اسباب و مسببات در این دنیا برای او وجود و هستی شان را از دست می دهند و خود را دیگر تنها احساس می کند و خود را بی کس و بی پناه احساس می کند و تمام آنچه را که در آن دنیا حق می پنداشته است همه آنها تبدیل به سراب می شود. اینجا دیگر خودش را می بیند که اوست و اعمال او، اوست و خدای او که در مقابلش هست و می خواهد از او حساب و کتاب بکشد.

تلمیذ: اینجا انقطاع کامل می شود؟

استاد: بله انقطاع کامل دیگر در اینجا هست.

تلمیذ: این را با واسطه شنیدم که فرمودید:

سختی کار انسان هم در قیامت است، همین است؟!

استاد: بله دیگر.

تلمیذ: این انقطاع حاصل می شود؟

استاد: این انقطاع حاصل می شود ولی او هنوز ناقص است.

تلمیذ: سختی اش به معنای نقصان است؟!

خودش می آورد

استاد: بله این را خود می آورد.

تلمیذ: اینجا است که دست شفاعت می آید؟!

استاد: بله دیگر یعنی اینجا می بینید هر آنچه را که حقیقت می پنداشته در اینجا دیگر دستگیرش نیست. پدر و مادر و امثالهم. انسان در همین جا اینها را تمام کند چرا بیخود دل ببندد؟! این همه اولیاء و امیرالمؤمنین و اینها همه فرمودند، اینها مسائل، مسائل اعتباری است، چرا انسان این اعتبار را در آنجا

ادراک بکند؟! این اعتبار را در همین جا ادراک بکند و در همین جا کاملاً متوجه بشود که هیچ کس از او نمی تواند دست بگیرد فقط او است. اما به جای اینکه ما مدام بارمان را کم کنیم، مدام بارمان را زیاد می کنیم و دائماً تعلقاتمان را زیاد می کنیم، آن وقت هنگام مردن با یک باری از تعلقات داریم حرکت می کنیم و می خواهیم آنجا برویم. لذا داریم که افراد در آنجا به دنبال هم می گردند و می گویند: تو در دنیا فلان بودی به من گفתי فلان می کنم؟! او می گوید: می خواستی به حرفم گوش ندهی، من خودم هشتم گرو چند است! از همه مهم تر این آیه ای است که در سوره ابراهیم هست که می فرماید:

﴿وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَلَوْلَا أَنْفُسُكُمْ مَا آتَاكُمْ بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾. ۵

﴿مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِي﴾؛ نه من به داد شما می رسم و نه شما به داد من می رسید! از همه مهم تر همین کسی است که خودش ما را دعوت به این تعلقات می کرد اما جا خالی می کند! حالا خودش می گفت که بیا پیش این برو، پیش آن برو این فرد به دردت می خورد؛ آن فرد به دردت می خورد، این برای فردایت خوب است این برای چیز خوب است، خب این ما را می خواند! روز قیامت می گوئیم: بابا چه شد؟! تو آن وسط پدرم را درآوردی! می گوید: دستت را نگرفتند! می خواستی گوش ندهی! خدا که به تو عقل داده بود، خدا که به تو عبرت داده بود، هر روز یک مرده جلوی چشمت می آورند تشییع می کنند می خواستی عبرت بگیری! خودت دنبال این جنازه ها این همه رفتی خب نگاه کن، چرا عبرت نگرفتی؟! چرا وقتی به ذهنت خطور می کرد رد می شدی و نمی ایستادی؟! وقتی خطور می کرد، چرا رد می شدی؟! بایست.

ولی از آن طرف اگر واقعاً انسان بداند و نفهمد وعده خدا حق است خدا با او کاری ندارد، دیگر مستضعف است. بدبختی و بیچارگی ما آنجایی است که می دانیم وعده خدا حق است، می دانیم این مطالب، مطالب حق است؛ منتها صرف نظر می کنیم و توجه نمی کنیم. مثلاً می دانیم مطالبی را که امام صادق علیه السلام در همین حدیث عنوان بصری می فرماید حق است حضرت به ما دروغ نگفته است و یا سر ما را شیر نه نمالیده است که یک طوری از سر خودش باز کند بلکه حضرت دارد مطالب واقعی و حقیقی را بیان می کند.

خب الان اگر از ما سؤال بکنند، از من و شما سؤال کنند که آیا امام صادق این مطالبی را که فرموده است راست بود یا دروغ بود؟! همه باهم می گوئیم که راست بود. شما که از امام صادق بالاتر کسی را سراغ ندارید، راست است پس چرا عمل نمی کنید؟! اینجا خدا یقه آدم را می گیرد. یعنی مسئله این طور نیست که آدم بگوید و برود! نه! اگر امام صادق برای ما بیان نمی کرد

ما به خدا می گفتیم که این جعفر بن محمد برای ما نگفت، می گوید: خب بیا گفت آقا هم در روح مجرد نوشتند خودت هم دیدی. خب آن وقت قضیه مشکل می شود.

سلوک، فهمیدن اعتباری بودن دنیا

عمده مسئله سلوک انسان و عمده راه و آن عمود خیمه و آن موتور محرکه سلوک فقط عبارت از این است که انسان بی اعتباری دنیا را بفهمد؛ اگر این را فهمید این موتور خودش انسان را حرکت می دهد و اگر این را نفهمید، یک خورده جلو می رود مدام برمی گردد، دو قدم جلو می رود مدام برمی گردد، مدام این طرف و آن طرف می رود، سر خودش را گرم می کند. تلمیذ: یک آقای جلوی من را گرفت گفت: یک سؤال از شما دارم یک سؤال می کنم کلک به ما زن راست بگو! گفت که یک خدا به من معرفی کن که دستم را بگیرد! گفتم که خدا همراه توست! گفت: این خدا را همه آخوندها به من گفتند! اما تو یک خدایی را به من معرفی کن که وقتی صدایش می زنم دستم را بگیرد!

استاد: دعاها همه لیک او است! همین که رها می کنند و شل می شوند و می گویند: ای بابا، آن جواب ندادن است اما تا وقتی که شما می بینید در خودتان طلب دارید او دارد جواب می دهد! اما وقتی که دیدید طلب نیست آن وقت بیفتید ببینید چه کار باید کرد؟! چه چیزی پیش آمده است، چه قضیه ای پیش آمده است که این طور شده است، اتصال کم شده است. مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - این قضیه را گاهی می فرمودند:

شخصی با غلامش داشت از کنار مسجدی می گذشت بعد غلامش گفتش که تا تو آنجا بروی من بروم دو رکعت در این مسجد نماز بخوانم و بیایم. رفت و آمد دید هنوز غلام بیرون نیامده است، مدتی کنار در ایستاد دید نمی آید، آخرش آمد گفت: چه کسی تو را اینجا گیر انداخته است که بیرون نمی آیی، گفت: همان کسی که تو را بیرون نگه داشته است که داخل نیایی! ۶

ایشان این را زیاد می فرمودند! حالا یا تمثیل است یا واقعیت دارد یا هر چه هست. اینکه الآن شما نمی توانید از قضیه دست بردارید برای چیست؟! این چه مسئله ای است؟ اینکه انسان دائماً این در فکرش خلجان می کند و با او دور می زند برای چیست؟! البته ما نمی توانیم بگوییم که همه کارهایمان بی هوا و هوس است، نه، بالأخره همه نفس داریم و ممکن است که ... او هم می بخشد، از خدا هم می خواهیم که مسائل و اینها را خودش اصلاح کند؛ ولی علی ای حال بالأخره انسان می داند که افراد، رفقا، دوستان رها نمی کنند دارند پیگیری می کنند این به خاطر این است که بالأخره یک حقیقتی در وجود اینها عجین و مخلوط است که نمی گذارد انسان راحت باشد.

کوتاه نیامدن از حق، سیره ائمه

یک وقت مرحوم آقا شخصی را مسجد قائم دعوت می کردند - در زمان انقلاب، همان سیاست و آنجاها - خیلی شخص خطیبی بود، بلیغ بود. از آن قضایا گذشت و دیگر دعوت نکردند و از آن جریانات گذشت تا یک دفعه

ظاهراً روز عید غدیر بود یا روز تولد امیرالمؤمنین یک مجلسی بود حالا یا می خواستند افتتاح بکنند یا اینکه جشنی بود، دیدیم اینجا در یک مؤسسه صدا می آید و ما منزلمان در همان کوچه بود، دیدیم ایشان دارد صحبت می کند، خیلی برای ما تعجب بود که این شخص با آن سوابق انقلابی که دارد، چرا مثلاً در اینجاها باید منبر برود. آن وقت طلبه بودیم یعنی الآن هم هستیم! حالا ما طهران رفتیم از آقا با حال تعجب پرسیدیم که ما دیدیم فلانی اینجا دارد صحبت می کند، آن وقت خیلی برای ما مسئله معجب بود - ما در این جریان کله مان هم بوی قرمه سبزی می داد، در این چیزها بودیم خلاصه سازمانی داشتیم و سرک می کشیدیم و با یک عده ای ...، البته ما دیگر کنار گذاشتیم! دیدیم آقا اینها غیر از کدورت و اینها برای انسان هیچ چیزی نمی آورد رها کردیم! ولی خب من حیث المجموع متوجه شدیم که نه خیلی از اینها با دربار ارتباط دارند با ساواک ارتباط دارند و خلاصه مسائل، مسائل صحیحی نیست - ایشان فرمودند که بله این آقا متأسفانه در قبال پول ضعف دارند! شما با آن سوابق با آن منبرهای تند منبرهای حاد و کذا ...، قضیه چطور می شود؟! حالا یک پیشنهادی به شما دادند آیا باید قبول کنید؟! این نشان می دهد که هدفی نیست اگر هدف باشد خب نباید برود. اگر تو داری برای امیرالمؤمنین عید غدیر منبر می روی و بالای منبر می گویی:

با جان و روان بوعلی مهر علی *** چون شیر و شکر به هم بر آمیخته اند! ۷
«يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَلَا يَرْقَى إِلَيَّ الطَّيْرُ»! ۸ این علی اولین حرفش دفاع از حق و مقابله با ظلم بود، آن دیگر اولی بود. یعنی اولین نمودار علی این قضیه بود و به خاطر این زدند و کشتند و چه کردند این اولین مسئله اش بود، آن وقت شما نسبت به این اولین - نمی گوییم حالا مسائل پیچیده - مسئله علی را که بچه کلاس دوم و سوم می فهمد که امیرالمؤمنین به خاطر همین دفاع از حق و مقابله با ظلم زنش را ازدست داد، دختر پیغمبر را ازدست داد، به آن وضع افتاد و چه کردند والا اگر از آن اول مثل شما بلند می شد می رفت تسلیم می شد این قدر منصب به او می داند؛ فرمانده سپاهش می کردند، نمی کردند؟! از علی شجاع تر کیست؟! فرمانده سپاهش می کردند حتی جانشینش هم می کردند، ابوبکر هم جانشین خودش می کرد. اما چرا نکردند؟! چون نیامد با اینها بسازد، گفت: من به پیغمبر خیانت نمی کنم، من به مکتبم خیانت نمی کنم، می خواهید زنم را بکشید بیاورید بکشید، من خیانت نمی کنم!

مسئله این است دیگر، امام حسین چرا کشته شد؟! یزید که با امام حسین مشکل نداشت؛ بلکه با مکتب امام حسین مشکل داشت، اگر امام حسین می رفت تسلیم می شد، یزید می گفت: به به! سلام علیکم! ما باهم قوم و خویش هستیم! ما از کجا باهم رسیدیم! شما باید حاکم حجاز بشوید! و این

کار را می کرد، امام حسین را حاکم حجاز می کرد و خودش حاکم شام بود. تمام حرف ها بر سر این است که تو باید باشی و ما نباشیم. اگر خود حضرت می گفت که نه آقا ما باهم حرفی نداریم اصلاً ما آشتی هستیم، چرا باهم بجنگیم؟! چرا خون همدیگر را بریزیم؟! باهم رفیق هستیم، حکومت حجاز را به من بده هیچ کارت نباشد! یزید هم می گفت: باشد، حکومت حجاز را به تو می دهم یمن را هم به تو می دهم مصر را هم به تو می دهم، هر چه بخواهی به تو می دهم فقط به کار ما کار نداشته باش!

ثبات و استقامت در مسیر حقیقت

تا بوده همین بوده است تمام این مسائل، تمام این کتمان ها، تمام این قتل ها همه به خاطر این است که انسان نباید از حق کوتاه بیاید، این است. یک عده ای به ما اعتراض می کردند که فلانی تند است، فلانی در قبال مسائلی که مطرح می کند تند است گفتم: اگر قرار بر [عدم تندی] باشد خب می رویم اصل قضیه را درست می کنیم و می گوییم: آقا تمام شد، آقا ما اشتباه کردیم و حق با شماست و هر چه گفتیم را هم پس می گیریم صد تا هم به شما اضافه می کنیم، از هر کسی هم که تا حالا آمده، شما را بالاتر می گذاریم! چرا نرویم اصل را درست کنیم؟! وقتی قرار بر کوتاه آمدن است آدم می رود از اصل مسئله برمی گردد دیگر نه مشکلی نه فحشی، نه ناسزایی، نه ارتدادی، نه محاربه ای، هیچی نیست!

آیا این درست است؟! آیا این منطق واقعاً درست است؟! آن وقت اینجا دیگر آدم دیگر خلاصه باید که ببیند قضیه چیست؟! یعنی واقعاً چندمرده حلاج است؟! آیا به صرف اینکه به انسان یک فشاری بیاید انسان می تواند کتمان حق بکند؟! آیا می شود؟! از بعضی ها سؤال کرده بودند، گفته بودند که ما می دانیم حق با فلانی است ولی تقیه را برای چه وقتی گذاشته اند؟! عجب! مگر با تفنگ در سرتان زدند که تقیه می کنید؟! چرا؟! چون کارم را ازدست می دهم! بده! آقا کارت را ازدست بده! یعنی چه که می گویی: اگر این را بگویم من را از دکان بیرون می کنند! من نمی فهمم! شما مطالبی را دارید مطرح می کنید که افراد کوچه و خیابان این حرف ها را نمی زنند؛ چه برسد به کسی که بیست سال نزد چنین شخصی بود، بیست سال با چنین مکتبی آشنا بود. شما نزد کسی بودید که به خاطر پول نگرفتن از بانک، به افراد می گفت: بروید سر چهار راه لبو بفروشید؛ پیش چنین آدمی بودید. کارم را از دست می دهم! خب بده، بنده پولت را می دهم! اینکه صحیح نیست.

خلاصه قضیه مشکل است؛ یکی به خاطر زنش، یکی به خاطر کارش، یکی به خاطر رفیقش، یکی به خاطر برادرش، خب پس چه کسی ماند؟! این وسط علی ماند و حوضش! هر کسی بالأخره یک جا قضیه ایراد دارد!

یک بنده خدایی آمده بود یک مطالبی را به ما می گفت که با مطالب یک سال

قبل تفاوت داشت. من به او گفتم که می دانم مشکل شما چیست، شما دختر شوهر دادید! گفتم: مشکل مشخص است می بینی زندگی دخترت به هم می خورد، خب چه کار کنیم؟! یک وقتی تو می گویی که به هم بخورد، بخورد. یک وقتی می گویی که من حق را نمی گویم تا زندگی من به هم نخورد، دیگر شما هم می شوی مثل همان هایی که در صدر اسلام بودند، او هم همین را می گفت که اگر حق را بگویم باغم را از من می گیرند و فلان می کنند خب ساکت می نشینیم و حرف نمی زنیم خب آن وقت ساکت می نشینی چه کار می کنی؟! اگر ساکت بنشینی و نروی، می گویند که مخالف است پس مجبوری که بروی، اگر هم بروی خب از کذا می شوی!

آن وقت این را باید حفظ کنیم، این مطلب را ما باید حفظ کنیم. اگر واقعاً کسی تشخیص بدهد حق در یک جایی هست باید برود، کسی به او نمی تواند حرف بزند. تشخیص بدهد؛ مسئله مسئله تشخیص است، اگر تشخیص بدهد، من دستش را هم می بوسم. واقعاً اگر تشخیص بدهد واقعاً مقدمات را درست چیده است و به این نتیجه رسیده است، باشد.

من در همان یک جلسه ای که یک عده آمدند صحبت کنند، رو کردم به یک نفر از آنها و گفتم که مگر من خودم به شما نگفتم که اگر شما حتی مثلاً بعضی ها را پیغمبر بدانید، باید بروید اطاعت کنید؟! گفت: بله، گفتم: خب دیگر از این مسئله واضح تر شما چه می خواهید و صریح تر از این قضیه شما چه می خواهید؟! من خودم دارم می گویم که آقا شما مقدمات را درست بچینید، نتیجه ولو بلغ ما بلغ واجب الاتباع است. اما شما آمدید یک اصل فرضی را مفروع^۱ عنه در ذهن قرار دادید و بر آن پایه مدام دارید دور می زنید خب من می گویم: آن اصل را چطور قرار دادید؟! شما می گویند: مثلاً فلانی وصی است خب به چه دلیل وصی است؟! آن خبر واحد است. خب اول را درست بگذار و بگو این مسئله به این دلیل و به این دلیل مسلم است، حالا حدودش را هم دیگر خودت می دانی. حالا بر فرض هم که فلانی وصی باشد، خب وصی ظاهر است، خودتان وصی باطن نمی گویند، می گویند: وصی ظاهر است. وصی ظاهر که واجب الاتباع نیست! البته این مطالب را مفصل در کتاب شرح می دهم. حالا اینها با بعضی از مسائل یک اصل مفروضی را قرار می دهند بعد دیگر در حول و حوش آن هر توجیهی که شما بخواهید می کنند یعنی دیگر از شرب خمر، زنا، سرقت و هر گناهی در دنیا باشد، قابل توجیه است! چون آن محور و آن اصل مفروع^۲ عنه به حال خودش باقی است.

بله، مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - هم فرمودند که اگر شما بگویند که این لیوان خون است من می خورم؛ ولی به چه کسی گفتند؟! به آقای حداد گفتند! آیا به من گفتند؟! آیا مرحوم آقا این حرف را به شیخ عباس هم

زدند یا نه؟! آیا گفتند: اگر شما بگویید که این لیوان خون است و بخور، من می خورم؟! چرا نگفتند؟! وصی که واجب الاتباع است چرا نگفتند؟! راجع به آقای انصاری که اصلاً ارتباطی با آقای آقا شیخ عباس ندارد چرا ایشان به من گفتند که من احتیاط می کردم؟! اما راجع به آقای حداد این قضیه نبود. می گویند: راجع به مسائل فقهی بود، مگر نجاست خون از مسائل فقهی نیست؟! پس چیست؟! مسائل سیاسی است؟!

تلمیذ: معنای احتیاط در اینجا چیست؟

استاد: چون از یک طرف اشراف بر مسائل و اینها محرز است و از یک طرف آن معنای جامعیت هنوز تثبیت نشده است لذا برای القای حکم واقعی دیگر به نحوی انسان انجام بدهد که احراز آن حکم واقعی شده باشد.

در مواردی که بداند الآن حکم شرعی این است و او یک دستوری می دهد آن وقت در آنجا می تواند جمع بین دستور او و معلوم او بکند. در آنجا احتیاط هست. در سایر مسائل هم انسان می بیند که موارد احتیاط چیست. من باب مثال پزشک نسخه می دهد و پزشک دیگر نسخه دیگر داده است و انسان احساس می کند جمع بین این دوتا افضل هست و این دوتا هم باهم تعارضی ندارند، خب هر دوتا قرص را می خورد. این یک چیزی است که بدیهی است. مسئله براساس صفای باطن دور می زند آن وقت به هر مقدار که انسان در این مسئله قوی تر باشد، راهش تندتر و بیشتر است. بالاخره برای انسان امتحان پیش می آید ولی علی‌ای حال این مطلب را انسان باید در ذهن خودش دائماً مرور بدهد.

کسی گفته بود که بله حق با آقای سید محسن است؛ ولی ایشان در بیان حق تند است، گفته بود که ما اینها را می دانیم. مگر حق تندی و کندی دارد؟! آقا شیخ حق تندی و کندی ندارد! حالا بگذریم از اینکه شما اینجا بروید این را می گوید و جای دیگر بروید چیز دیگر می گوید. اصلاً اگر حق این است دیگر تندی و کندی ندارد بلکه بیایید صریحاً بایستید و دفاع کنید و از مفساد جلوگیری کنید. حق کندی و تندی ندارد ولی می بینیم که قضایا این طور نیست.

^۱ جهت اطلاع به الامالی، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۴۶۹ و معاد شناسی، ج ۲، ص ۲۱۹ رجوع شود.

^۲ سوره ق (۵۰) آیه ۳۰.

^۳ سوره انعام (۶) آیه ۲۷.

ترجمه الهی قمشه‌ای: «و اگر ببینی حال آنها را هنگامی که بر آتش دوزخشان بازدارند که در آن حال (با نهایت حسرت) گویند: ای کاش ما را به دنیا باز می گردانیدند تا دیگر آیات خدا را تکذیب نکرده و ایمان می آوردیم!»

^۴ سوره عبس (۸۰) آیات ۳۴. معاد شناسی، ج ۴، ص ۳۰۶.

به عنوان مقدمه مطالبی را بیان می کنیم. یکی از ادله‌ای را که مرحوم آخوند ذکر می کند حدیث «النَّاسُ فِي سَعَةٍ مَا لَا يَعْلَمُونَ»^۱ است.

بحثی ادبیاتی درباره «ما»ی روایت «النَّاسُ

«[روز بازپسین] روزی است که انسان از برادرش فرار می کند.»

^۵سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۲۲. معاد شناسی، ج ۴، ص ۱۸۶:

«چون حکم پروردگار برای به جهنم رفتن متمرّدین و مستکبرین و تابعین آنها در روز قیامت جاری شود، در این حال شیطان به جهنمیان می گوید: خداوند به شما وعده حقّ نمود، و من نیز به شما وعده‌هایی دادم لیکن مخالفت آنها را نمودم؛ و من در دنیا علیه شما هیچ گونه اعمال قدرت و سلطنتی نداشتm مگر آنکه فقط شما را به گناه خواندم و شما از من پیروی نمودید، بنابراین شما مرا سرزنش و ملامت نکنید بلکه خود را سرزنش و ملامت نمائید!

من امروز فریادرس شما نیستم؛ و شما نیز فریادرس من نیستید! در آن زمان که شما در دنیا به من میل می نمودید و مرا برای خدای خود شریک قرار می دادید، من به این طرز عمل شما کافر بودم؛ به درستی که ظالمان و ستمکاران در عذابی دردناک واقع می شوند.»

(۶) مثنوی معنوی، دفتر سوم، حکایت امیر و غلامش کی نماز باره بود و انس عظیم داشت در نماز و مناجات با حق.

(۷) لغت نامه دهخدا ذیل احوالات ابن سینا این شعر را از او بیان نموده است.

(۸) نهج البلاغة (صبحی صالح)، خطبه ۳: شقشقیه، ص ۴۸. امام شناسی، ج ۲، ص ۸۱:

«أَمَّا وَ اللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فُلَانٌ وَ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَ لَا يَرْقَى إِلَيَّ الطَّيْرُ.»

«سوگند به خدا که فرزند ابوقحافه لباس خلافت را در بر کرد، با آنکه به خوبی می دانست که منزله من نسبت به خلافت مانند نسبت قطب است به سنگ آسیا. سیل و باران رحمت از اطراف و جوانب من فرومی ریزد و هیچ مرغ و عنقای بلندپروازی نمی تواند بر فراز سر من اوج گیرد.»

^۱ کفایة الأصول، ج ۱، ص ۳۴۲. عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۴۲۴، ح ۹:

«قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: إِنَّ النَّاسَ فِي سَعَةٍ مَا لَمْ يَعْلَمُوا.»

فی سعة ما لا یعلمون»

در این مطلب که «**ما**» چه مایی است یا «**ما**» را موصوله گرفته‌اند یا «**ما**» را به معنای مصدریه گرفته‌اند؛ اگر موصوله باشد که «**سعة**» به «**ما**» اضافه می‌شود؛ **الناس فی سعة الذی لا یعلمون**، مرحوم آخوند می‌فرمایند که منظور از **الذی** حکم واقعی است یعنی مردم در سعة از حکم واقعی هستند، در سعة التزام به حکم واقعی هستند؛ چون این حکم واقعی برای آنها معلوم نیست، برای آنها مجهول است؛ پس مادامی که حکم واقعی مجهول باشد مردم در سعة ترک و در سعة اتیان آن حکم واقعی می‌باشند. این یک قسم است.

قسم دوم اینکه «**فی سعة ما لا یعلمون**» قرائت بشود و «**ما**» به معنای مای مصدریه باشد؛ «**الناس فی سعة**» منظور این است که مردم در سعه هستند مادامی که نمی‌دانند. متعلق علم هم در اینجا بنا بر تفسیر مرحوم آخوند عبارت از همان حکم واقعی است.^۱

^۱ همان.

اشکال شیخ بر دلالت روایت سعه

مرحوم شیخ در رسائل - حالا إن شاء الله به نحو مبسوط در جلسه بعد کلام مرحوم شیخ را عرض می‌کنیم - در بیان حکم اخباریین نسبت به احتیاط، تفسیری دارند؛ می‌فرمایند که این دلیل می‌تواند با ادله اخباریین به وجوب احتیاط تعارض کند و بلکه آن ادله می‌توانند بر دلیل اختیار و بر دلیل سعه غلبه کنند؛ چون اخباریین ادله احتیاط را علم‌آور می‌دانند و قائل هستند به اینکه آن ادله دلالت بر وجوب احتیاط - هم در شبهات وجوبیه و هم در شبهات تحریمیه - دارند. البته نوع آن احتیاط تفاوت می‌کند که بعداً اینها را عرض می‌کنیم که آیا در شبهات موضوعیه هم اینها دلیل احتیاط دارند یا نه؟ در شبهات حکمیه که قطعاً هست. آنها نسبت به شبهات موضوعیه خیلی سفت نیستند ولی در شبهات حکمیه هستند.

وقتی که ما ادله احتیاط را علم‌آور بدانیم بنابراین این «الناسُ فی سعةٍ ما لا یعلمون» نمی‌تواند در اینجا با او مقابله کند؛ چون آنها هم می‌گویند که ادله

احتیاط برای ما علم آور است و ما ملزم به متابعت از ادله احتیاط می‌باشیم. روایت «**الناسُ فی سعةٍ ما لا یعلمون**» مورد مانحن‌فیه در مورد شک را بر جهل تطبیق می‌کند؛ یعنی در صورتی که مکلف در ظرف جهل باشد در سعه هست. اخباریون می‌گویند: ما جهل نداریم، ما عالم هستیم؛ عالم به وجوب احتیاط هستیم در موارد شبهات حکمیه - چه وجوبیه یا تحریمیه - البته عرض کردم مسئله وجوبیه یا تحریمیه آن بنا بر اختلاف تفاوت دارد، قطعاً تحریمیه هست. این اشکالی است که مرحوم شیخ در رسائل بر این استدلال کرده‌اند.^۱

پاسخ آخوند به اشکال شیخ

جوابی را که مرحوم آخوند می‌دهند - این را فعلاً به‌نحو اجمال می‌گوییم تا اینکه بعداً مفصل بگوییم که صورت بحث بینیم به کجا می‌رسد - این است که منظور از «**ما لا یعلمون**» را به معنای حکم الله واقعی می‌دانیم. مردم در سعه هستند از چه؟! از وجوب احتیاط؟! [این را] در اینجا ندارد. مردم در

^۱ فرائد الأصول، ج ۲، ص ۴۱.

سعه هستند از ترک احتیاط؟! این در اینجا نیست؛ پس مردم در سعه هستند از حکم واقعی. وقتی که منظور حکم واقعی شد پس این روایت هیچ ارتباطی با ادله وجوب احتیاط ندارد؛ برفرض اینکه ادله وجوب احتیاط دلالت بر علم کنند. بنابراین ادله وجوب احتیاط می گویند که در جایی که شما علم به حکم الله واقعی ندارید واجب است احتیاط کنید. **«الناسُ فی سعةٍ ما لا یعلمون»** می گوید: در جایی که علم به حکم الله واقعی ندارید می توانید احتیاط نکنید، چون اگر احتیاط بکنید دیگر **«فی سعةٍ»** معنا ندارد **فی ضیقٍ** می شود و ضیق در مقابل سعه است. بنابراین این دو روایت در اینجا با همدیگر تعارض می کنند؛ آن وقت ما باید دنبال مرجحات بگردیم که آیا ادله احتیاط را بر این حدیث سعه ترجیح بدهیم، یا حدیث سعه بر ادله احتیاط ترجیح پیدا می کند، این جواب مرحوم آخوند از این اشکال شیخ بر این روایت دفاعاً از اخباریین بود.^۱

^۱ کفایة الأصول، ج ۱، ص ۳۴۲.

نقد پاسخ آخوند به شیخ

مطلبی که اولاً در اینجا به نظر می‌رسد این است که شما این «**الناسُ فی سعةٍ ما لا یعلمون**» را چرا به حکم الله واقعی زدید؟! دلیلش چیست؟! مردم در سعة آن حکم واقعی هستند که نمی‌دانند؛ بسیار خوب حالا من در اینجا یک سؤال می‌کنم و آن این است که اگر قرار باشد که منظور از این «**الناسُ فی سعةٍ ما لا یعلمون**» حکم واقعی باشد، شما چندتا حکم واقعی در فقه سراغ دارید که علم به آن داشته باشید؟! نود درصد یا اگر نگوئیم نود درصد، حداقل هفتاد درصد از این احکامی که مربوط به فروع است ما هستند، به واسطه روایات آحاد به دست ما رسیده‌اند؛ آیا روایت آحاد حکم الله واقعی را برای ما معلوم می‌کند یا حکم الله ظاهری؟! بله، روایت جنبه طریقی به حکم واقعی دارد، در آن بحثی نیست؛ ولی الآن من باب مثال در چند چیز ما خمس داریم، آیا این روایات متواتر است یا آحاد است؟! آحاد است. حالا در بعضی از آنها بگوئیم که استفاضه است، تواتر که

نیست. مثل «**فی الغنم السائمة زكاةً**»^۱ روایت آحاد است، زکات در این موارد هست، آحاد است، فرض کنید موارد فروعی که بر صلاة تعلق می گیرند، آحاد هستند. اصل صلاة و صوم و اینها جزء ضروریات دین است و مربوط به آیات و کتاب است؛ اما فروع احکام مربوط به شک و امثال ذلک روایات آحاد است. خب علم به مفاد روایات آیا علم به حکم الله واقعی است یا علم به حکم ظاهر است؟! به حکم ظاهر است.

پس طبق این روایت این «**الناسُ فی سعةٍ ما لا یعلمون**» نه تنها با ادله احتیاط معارضه می کند؛ حتی با ادله عمل به خبر واحد هم معارضه می کند؛ چون ادله عمل به خبر واحد فقط اثبات حکم ظاهری می کنند نه اثبات حکم واقعی؛ چون اینها جنبه طریقی دارند. وقتی جنبه طریقی داشته باشند از یک طرف انسان به حکم واقعی علم ندارد، ظن دارد؛ اینها همه مضمون هستند؛ یا مضمون الدلاله هستند یا مضمون الصدور هستند. هر کدام از این دوتا آنها را از

^۱ تهذیب الاحکام، ج ۱، کتاب الطهارة، باب ۱۰، ص ۲۲۴، ح ۲۶.

علمیت می‌اندازد؛ وقتی که از علمیت انداخت مفاد این روایات می‌شود حکم ظاهری، وقتی حکم ظاهری شد پس «**النَّاسُ فِي سَعَةٍ مَا لَا يَعْلَمُونَ**»، می‌گوییم: اگر نسبت به حکم الله واقعی شما علم نداشتید در سعه هستید، پس تمام این روایات را باید کنار بگذارید درحالی‌که **لَمْ يَقُلْ بِهِ أَحَدٌ**. این اصلاً معنا ندارد که شما بگویید: «**النَّاسُ فِي سَعَةٍ مَا لَا يَعْلَمُونَ**» حتی به نسبت به اخبار آحادی که اینها موثوقٌ بها و معتمدٌ علیها هستند و ما مکلفیم بر طبق همین ادله که به اینها عمل بکنیم، اینها را کنار بگذاریم!

بنابراین اشکال اولی که بر مرحوم آخوند وارد می‌شود این است که این حکم واقعی را شما از کجا درآوردید؟! البته اشکالات بعدی نسبت به این قضیه هست که حالا بعداً عرض می‌کنم.

اگر قرار باشد ایشان بفرمایند که منظور ما از «**النَّاسُ فِي سَعَةٍ مَا لَا يَعْلَمُونَ**» اعمّ از حکم واقعی و حکم ظاهری است؛ خب اگر این طور است با ادله وجوب احتیاط دیگر در اینجا جمع نمی‌شود و تعارض نمی‌کند؛ چون ادله وجوب احتیاط

می گویند: ما حکم ظاهری و تکلیف ظاهری را ثابت می کنیم و علم هم داریم. ادله وجوب زیاد هست و به حد استفاضه هست.

من یک روز خدمتتان عرض کردم ادله احتیاط را آسان نگیرید و مسئله براءت را [ترجیح بدهید] نه آنجا هم خیلی ادله محکمی داریم و باید در آنجا بگوییم که احتیاط در چه مواردی هست. اگر بگوییم که ادله احتیاط اثبات حکم واقعی را در ظرف شک می کنند؛ ولی حداقلش این است که ادله احتیاط اثبات حکم ظاهری را در ظرف شک می کنند. وقتی اثبات حکم ظاهری کردند، «الناسُ فی سعةٍ ما لا یَعلمون» نمی تواند دیگر در آنجا با آن تعارض کند پس فقط «الناسُ فی سعةٍ ما لا یَعلمون» در جایی می تواند عرض اندام کند که ادله وجوب احتیاط شامل آن موارد نشوند.

من باب مثال بگویم که در شبهات موضوعیه است یا اینکه خیلی مثلاً زور بزنیم بگوییم که در شبهات وجوبیه است دیگر مسلم این است که در شبهات تحریمیه «الناسُ فی سعةٍ ما لا یَعلمون»

نمی تواند بیاید. این اشکال دیگر بر مرحوم آخوند
بود که اگر منظور را اعم از حکم الله ظاهری بگیرند
یعنی منظور را تکلیف بگیرند یعنی **الناسُ فی سعةِ**
تکلیفِهِمْ؛ در سعة تکلیف این مجهول.

اما اگر ما آمدیم در اینجا ادله احتیاط را جزء حکم
الله در ظرف شک می دانیم، این احتیاج به قدری
تفصیل دارد که من دیگر احساس می کنم که رمق مان
تمام شده است که آیا احتیاط جزء حکم واقعی است
یا احتیاط جزء حکم ظاهری است؟! إن شاء الله برای
جلسه بعد باشد. این حقش بود که ما فردا شروع
کنیم چون یوم الشروع چهارشنبه است.

اللهم صل علی محمد و آل محمد